

افسانه های تاریخی ناصر خسرو در بدخشان



پوهنمل ۱

سید محمد ابراهیم «بامیانی»

پشاورا میزان ۱۳۷۷



سید محمد ابراهیم «بامیانی» متولد
سال ۱۳۲۲ خورشیدی در قره غنده
سنگ ولسوالی یکه اولنگ ولایت بامیان
است.

او تحصیلات ابتدائی را در مکتب
«نایک» بکاولنگ و ثانوی را در دارالمعلمین
کابل به پایان رسانید. به سال ۱۳۴۵ از

فاکولته تعلیم و تربیه پوهنتون کابل فارغ گردید. در سال ۱۳۴۶ مدت
یکسال در انکلیستان و در سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ مدت دو سال در
پوهنتون کولمبیای امریکا و مدتی هم در جاپان و لبنان تحصیلات عالی
خود را در نصاب تعلیمی و نوشتن کتب درسی به انجام رسانید و به سال
۱۳۶۵ آموزش زبانی روسی را در اتحاد شوروی فرا گرفت.

استاد بامیانی مدت ده سال در تربیه معلم و هفت سال در پوهنتون
کابل بحیث استاد در روان شناسی تعلیمی و مدت دو سال استاد زبان
انگلیسی در مرکز یونسکو بود.

او از سال ۱۳۶۸ باینطرف بحیث کارمند در سازمان هماهنگی کمک
های عاجل بشری ملل متحد در افغانستان کار میکند.

استاد بامیانی علاوه بر زبانهای دری و پشتو بزبانهای انگلیسی و
روسی آشنائی کامل داشته در پهلوی کار خود قریحه
خاص به نوشتن افسانه های فولکلوریک دارد که این
مجموعه میتواند یکی از نمونه های آن باشد.

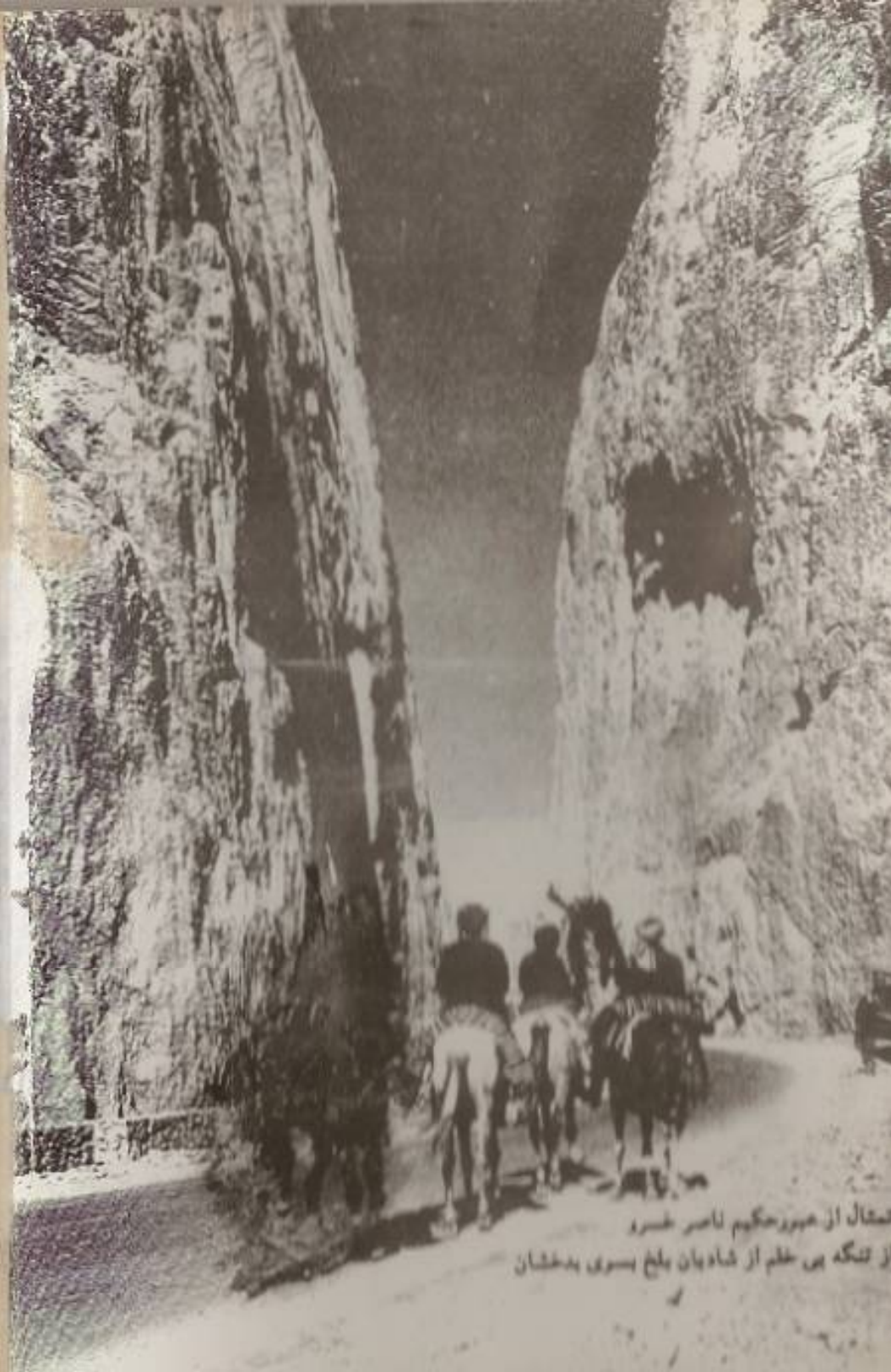
سور سید
بر اوردن سید عزان

افسانه های تاریخی ناصر خسرو در بدخشان

گزارش دکتر
۱۳۷۷

پوهنمل :
سید محمد ابراهیم «بامیانی»

پشاور: میزان ۱۳۷۷



مشال از هیروز حکیم ناصر خسرو
از تنگه بی غلم از شاهان بلخ بسوی بدخشان

درین مجموعه میخوانید:

- الف - مقدمه : ۱۹ - آتنگها
- ۱ - ابن چهره شگفت انگیز ۲۰ - مدرسه متجان
- ۲ - در آرامگاه برهان الاولیا ۲۱ - مسجد سلطان
- ۳ - سفری به تاجکستان ۲۲ - نقب بازار دره
- ۴ - سیمای خسرو در بدخشان ۲۳ - در گهواره سیار
- ۵ - نیرنگ نظام الملك ۲۴ - دختر فلج شفاء یافت
- ۶ - انقلاب روانی ... ۲۵ - نور عبادت در عرش معلا
- ۷ - فرمان امام ۲۶ - تعیین جانشین
- ۸ - در زندان ملاحیده ۲۷ - وصیت برهان الاولیا ...
- ۹ - در شادبان بلخ ۲۸ - ناقه سعید
- ۱۰ - عازم بدخشان شد قسمت دوم
- ۱۱ - امیر بدخشان در ... ۱ - پادشاهی و وزارت ...
- ۱۲ - چله خوانی در سموچها ۲ - حکیم ناصر خسرو ...
- ۱۳ - شبی در اسکان ۳ - مریضی حاکم و فرار ...
- ۱۴ - سری سیل - مسکه ... ۴ - در دکان پینه دوز
- ۱۵ - پرنده کوه ۵ - حمام یمگان
- ۱۶ - سه نفر سنگ شدند ۶ - ملاقات حکیم ناصر ...
- ۱۷ - سنگ چوپنه زیر پای ۷ - برای حکیم ناصر هوی ...
- ۱۸ - چشمه ناصر خسرو ۸ - وصیت نامه حکیم ...
- ۹ - داستان سنگ درغار ۹ - داستان سنگ درغار
- ب : معلومات یمگان و راویان

مستخصات کتاب:

نام کتاب : افسانه های تاریخی ناصر خسرو در بدخشان

مؤلف : پوهنمل سید محمد ابراهیم «بامیانی»

مهتمم : سید محمد

کمپوزر : هوتک کمپوزر گل حاجی پلازا

سال چاپ : میزان ۱۳۷۷

حق چاپ محفوظ به مولف است

مقدمه

یکی از چهره های شگفت انگیز در قرن پنجم هجری مرد تنومند، بلند قامت با گیسوهای دراز و عمامه بزرگ، چون نهال پر از برا زشادیان بلخ کنده و در دهگده یمگان درکوهسار بدخشان نشانده شد. بروایتی در بیست و پنج سال از نوشتن و تألیف و عبادت و تبلیغ او مردمان در شمال خراسان و ورای هندوکش و پامیر و واخان و کشمیر بهره ها دیدند. گویند ناصر خسرو ۹۶ سال عمر کرده است. اما حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده وفات او را در سال ۴۸۱ هجری بهمر هشتادوهفت ثبت کرده است. او که تبعید شده زمان استبداد عصر خود بود بیست و پنج سال عمر واپسین را در دره یمگان گذرانید و چون ستاره پر فروغ نور الهی برکوهساران دمید و صاحب طریقت و پیروان گردید.

که گفته است:

ز حجت این سخن را یاد میدار که در یمگان نشسته پادشه و ار زندگی این مرد با حوادث و ماجراهای گوناگون آغاز و باعلم و حکمت و افسانه و روایات به انجام رسید.

هدف از نوشتن این رساله معرفی روایات و افسانه های ناصر خسرو در بدخشان است که هنوز چون حقایق قابل قبول در بین اسماعیلیان و مردم بدخشان از نسلی به نسلی جزء ادبیات شفاهی آنان بوده درهر مجلس و محفل از آنها درمورد خاص آن یاد آوری میشود.

وظیفه من بحیث نماینده سازمان هماهنگی کمک های بشری ملل متحد در بدخشان آن بود که اکثر اوقات ناظر کمک های غذایی و عاجل انسانی

در حوادث طبیعی و جنگ چون زلزله و لغزش تپه های مسکونی و مهاجرت، و کمپاین سرتاسری و اکسین به اطفال باشم. که در اکثر سفرها در پهلوی کار سپرده شده در جمع آوری افسانه و داستان در باره شخصی چون برهان الاولیا ناصر خسرو از اشخاص آگاه و موسفیدان محل و رهبران مذهبی اسماعیلیان بدخشان از دورترین قریه تا نزدیکترین مرکز آن جویا و یاد داشت مینمودم.

افسانه و داستانهای ناصر خسرو در مدت هفت سال کار من که شامل یک مقاله تحقیقی دو سفرنامه و بیست و یک داستان دست اول و نه داستان کتبی است به تدریج جمع آوری و برای اولین بار است که از گنجینه های ادبیات شفاهی باشنده گان بدخشان به اسلوب معیاری بزبان دری نوشته شده است.

خواست و انگیزه جمع آوری این داستانها و نوشتن آن ارج گذاری بمقام علمی و دینی برهان الاولیا ناصر خسرو و تحفه ای به پیشگاه حاضر امام شاه کریم الحسینی امام واجب الاحترام اسماعیلیان جهان است.

وظیفه خود میدانم که از سید محمد علی شاه سیدقبروزالدین شاه و سیدگوهر و از تعداد بی شماری موسفیدان و دوستان ناصر خسرو بخاطر استفاده از کتب خطی و نایاب و حکایات و قصه های پر ارزش شان دربار ناصر خسرو که بمن کمک کردند اظهار قدردانی و سپاس و از خدای بی نیاز برای همه شان اجر نیک را نیاز کنم.

پوهنمل محمد ابراهیم بامیانی

پشاور: سپتمبر ۱۹۹۸

آن چهره شگفت انگیز

آن چهره شگفت انگیز که چهل و دومین بهار عمرش را پشت سر گذاشته بود در یکی از شبها در جوجانان در خواب دید که کسی به او میگوید:

«هوشیاری از بی خبری و مستی بهتر است» و چون میپرسد که این هوشیاری چگونه باید بدست آید؟ آنکس راه کعبه را به او نشان میدهد. او بخود تکانی میخورد و از خواب بیدار میشود. او دیگر آن خسروی نیست که در طلب ثروت و مقام در دربار ملوک و سلاطین عجم که او را خواصه خطیره خطاب میکردند علاقه مند گردد.

او در مسیر همانگونه تغییری فکری و دگرگونی روانی قرار میگیرد که پیش از او هر بودا و بعد از او بر سه گوینده، بزرگ دیگر چون سنائی و عطار و مولوی حادث گردیده بود.

افسانه های که در باره سنائی و عطار و مولوی آمده بیان گر آنست که يك رؤیت یا يك سخن مسیر زندگی و فکری آنانرا تغییر داده است.

آنچه که انقلاب روانی را در آن بزرگ مرد مروزی بوجود آورد بظاهر خوابی ولی حاکی از جوش و خروش پنهانی جامعه بود که انسانهای پر تنوع چون ناصر خسرو را بر لب يك مرز قرار داده بود. مرزی که دنیای ساخته دست حکام خود کامه و پیشوایان ظاهر بین و عوام از یکسو و دنیای مورد قبول انسانیت و آزادگی از سوی دیگر.

آن شاعر ارجمند و فیلسوف توانا در جستجوی جهانی بود که در او با عدل و داد و دین و خرد نظم تازه به ارمغان آید.

او که برای کشف حقیقت قسمت اعظم دنیای آنروز مانند خراسان، ایران افریقای شمالی، مصر و سوریه و جزیره العرب و هندوستان را در طی سفرش گردش و به سیر سفر و آفاق و انفس پرداخته متحمل مصائب و متاعب فراوان شده بود در بازگشت به دیار خویش خواسته است که با نوشتن سفرنامه انتظار هموطنان خود را که محکوم به سلطه سلجوقیان و خلفای عباسی شده بودند به دنیای دیگر معطوف سازد. این دنیا عبارت بود از مصر و سرزمینهای زیر فرمان خلیفه فاطمی که ناصر خسرو او را یکی از فرزندان امیرالمؤمنین علی (ع) میخواند و در توصیف عدل و داد و وفور نعمت و آبادانی ممالک تابع وی داد سخن میدهد. او خلفای عباسی را غاصب گفته و خلافت را سزاوار فرزندان علی (ع) میداند چنانچه گفته است:

دعوی همی کنی که نبی را خلیفتم
در خلق این شگفت حدیثی است بوالعجب
زیرا که دین سرای رسولت و ملک اوست
کس ملک کس نبرد در اسلام بی نسب
بر دین خلق مهتر گشتندی این گروه
بسو مسلم از نبود در آن شور و آن جلب
نسبت بدان سبب بگرفتند این گروه
کز جهل می، نسب شناسند از سبب
بقول مؤلف «آتشکده» خسرو از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام
است. چنانچه در باره او گفته شده :

ناصر ز اولاد نبیست حقا که فرزند علیست
گر ناصر را طالبیست در دعوت ناصر بسیا

او در طی سفر هفت ساله اش چار بار حج کرد. او در باره هر چیز علتی میجست تا در سفر قاهره رسید، پنداشت که حقیقت محض را در وجود شخصی مستنصر بالله خلیفه فاطمی کشف کرده است. چون مذهب اسماعیلی بر ذکر دلیل و برهان برای موضوعات مختلفه است. بدین جهت به مذهب اسماعیلی گروید و چنان شیفته این آئین گردید و تا آن حد به دستگاه خلیفه نزدیک شد و از خود صمیمیت و شیفتگی نشان داد که پس از مدت کوتاه «درجات سیر باطنیه» را طی کرده از مراتب مستجیب و مأذون و داعی بالاتر رفت و سرانجام از دربار خلیفه فاطمی لقب حجت را حاصل کرد تا در سر زمین و سبغ خراسان و ماورالنهر شبانی رمد متابعان دین حق در آن سامان گردد و دست اندرکار شود.

اهمیت این عنوان مفهومی بهتر نمایان میشود که می بینیم خلفای فاطمی در دنیای خود بیش از دوازده حجت نداشته اند.

داعی و یا حجت کسی بر گزیده می شد که از کلیه علوم متداول زمان خود مطلع باشد. همچنان از نویسندگی و شاعری بهره مند و در فن مناظره و مجادله بسیار ماهر و توانا باشد، در بین مردم، با تقوی و پرهیزگاری زندگی کند. بر علاوه بر آنها در سیاست و اداره امور و جلب قلوب، مهارتی کامل داشته باشد، که یکی از آنجمله ناصر خسرو است. او در طلب حق و حقیقت روی آورد و بدامان پیامبر اکرم و خاندان پاک او پناه برد و با خلوص نیت می کوشید، چون مبارز سپاه «شریعت و قرآن» در راه ارزشهای دینی بر اساس خرد و دانش به دنیای خود ساخته حکام مستبد و رهبران ریا کار مذهبی خاتمه دهد و جهان نو و نظم نوی به ارمغان آرد.

او فضیلت انسانرا درحس کنجکاوی او که تا چه حد اهل «چون و چرا» و جویای حقیقت است» میداند. از آثار گرانبها چون دیوان اشعار-

سفرنامه- جامع الحکیمین- خوان الاخوان- کشایش و رهایش- زاد
المسافرین- وجه دین- دلیل المتحیرین- روشنی نامه و دستور الاعظم آن
ابر مرد چنین استنباط میگردد که مرکز فکری و تلاش او بیشتر بدور این
مقوله که «دانش ثمر درخت دین است» می چرخیده است.
او مرد یگانه ای دوران خود و مایه غرور تاریخ و فرهنگ خراسان و
بلندگوی، بیداری روح و حساسیت یک نسو است در دوران
تاریخ آن.

این مفر متفکر جهان اسماعیلی درجهل و دو سالگی دوجار انقلاب و
تحول روحی شده که خود درشعرش چنین گفته است:

پیموده شد از گند بر من چهل دود جویای خرد گشت مرا نفس سخور
رسم فلک و گردش ایام و مسالید از دانا بشنیدم و بر خواندم دفتر
او در مدت ۵ ساله زندگی بعد از انقلاب روانی خود هیچگاه شعری
و یا سخن را در مدح کسی نه گفت مگر اینکه در وصف پیامبر اسلام و
خاندانش .

پرده رازی که سخن پروری است سایه ای از پرده پیغمبری است
شعر را مقصود اگر آدم گری است شاعری هم وارث پیغمبری است
او در طلب دانش عمری بسر برد و این بیت های نشان دهنده روح
جویا و تن پذیرای رنج او در جستار دانش است.

از سنگ بسی ساخته ام پسترو سالین و ز ابر بسی ساخته ام خیمه و چادر
که جبل بگردن بر مانند شتر بان که بسار به پشت اندر مانند استر
پرسنده همی رفتم ازین شهر بدان شهر جوینده همی گشتم ازین بحر بدان بر
ناصر خسرو سر حلقه روشن بینان نا آرام قرن پنجم است هدف او
تلفیق دین با خرد است. در دیوان پانچصد صفحه ای او هر چه هست حرف
از خرد است چنانچه گفته است:

بی خرد گرچه رها باشد در بند بود

با خرد گرچه بود بسته چنان دان که رهاست

خرد پیمانہ انصاف اگر یکبار بر دارد
بسه پیماید هر آنچه که دهقان ز پسر سر دارد

سلام کن زمن ای باد مر خراسانرا
مر اهل فضل و خرد را «با هنر را» نه عام و نادان را

تا علم نیاموزی نیکی نتوان کرد
بسی سیم نیاید درم بسی زر دیندار
بی علم و عمل چون درم قلب بود زود
رسوا شود و شوره برون آرد و زنگار
و آنکو نکند طاعت علمش نبود علم
زرگر نبود مرد چو بر زر نکند کار

بزرگی جز بدانائی میندار
که نادان همچو خاک راه شد خوار

علم را فرمود جستن چون رسول
جست بساید گر نباشد جز به چین
قیمت هر کس به قدر علم اوست

همچنین گفتست امیرالمؤمنین
حقا که او یکی از پرفروغترین ستارگان آسمان ادب و
فرهنگ خراسان و یکی از نوا در بست که کمترین همتانی برای او میتوان
یافت.

این یگانه بی همتا سالهای آخر زندگی اش را مانند عقاب بلند پرواز

در آرامگاه برهان الاولیاء

سفر ما به جنوب شرق فیض آباد بدخشان آغاز و گذر از ده پل و شانزده دهکده بعد از طی یکصد و ده کیلومتر به محلی رسیدیم که گفتند این جا حضرت سید است. جایی که ناصر خسرو سخنور توانا و مبلغ چیره دست در آن جا مدفون است.

به کمک یکی از مسزولان محل آرامگاه آن ستاره پر فروغ آسمان ادب و قرهنگ خراسانرا را که مدت بیست و پنج سال عمر گرانبها را در دره یمگان گذارنیده بود به چشم سر دیدم.

آرامگاه بر فراز صخره مخروطی شکل که ارتفاع تخمینی آن از بیست تا بیست و پنج متر از راس به قاعده اش و در حدود یکصد و بیست و پنج متر از سطح هموار و سرک عام بلندی داشت. در نقطه بالای شمال دهکده بر دره زیبای یمگان شکوه خاص داده بود.

من در باره ناصر خسرو و آرامگاه او چیزی های خوانده و شنیده بودم چه عجیب فرصتی میمون و حالت هیجان انگیزی است که کسی شنیدنیهای خود را به چشم سر ببیند. چون نیک نظر کردم اولین بار آن کوه بچه پی که از مواد سنگ و منگ (گنگلیا) ساخته شده بود به نظرم خورد چون وارد دالان شدم دیگ مسی به عمق هفتاد و محیط دوصد و پنجاه سانتی متر نظرم را جلب کرد که در حاشیه دورانی لب آن دیگ نوشته بود:

در بلندبهای پامیر در دره یمگان با جلال و عظمت سپری کرد و آن مرز و بوم را از علم و ادبش پر نور

کوهی است به یمگان که ببینند گروهی
کز چشم حقیقت سپس استرشفا اند
کوهی که در او نور الهی است، جواهر
آنها که همی جوهر جویند کجایند
یمگان گذری دعوت ناصر بطلب
گر مر درمی صفای خاطر بطلب
خواهی که مراد تو حاصل گردد
از دامن پاک شاه ناصر بطلب

قرن ها است که این مرد پر آوازه و سخنور چیره دست و مبلغ توانا در دهکده حضرت سید در جرم بدخشان در زیر گنبد سفید که در داخل آن در تکه های چوبین آیات کلام الله بجمع زیبا نوشته، خفته و در دل دوستان خود مقام و منزل دارد.

پایان زندگانی هر کس پر مرگ اوست
جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است

«وقف کرد این دیک را بهادرشاه ولدشاه زمان الدین در روضه. سیدشاه ناصر خسرو و تاریخ حمل ۱۲۷۲ هـ ق، استاد محمد شریف بخاری» یعنی یکصد و چهل و شش سال قبل از امروز که مصادف با زمان حکمروایی میرکلان پسر محمد شاه در بدخشان است.

ظرفیت آن دیگ برابر به گوشت یک گاو، یک بز و ده سیر گندم است. کسانی که نذر و خیرات مینمودند آن دیگ را درگوشته بی از باغ برده طبق دستور آن خیرات پخته میکردند.

قسمت تحتانی دیگ چندین بار پینه شده است که اینک برای پختن غذا مساعد نیست.

چون خواستم پا برهنه داخل آرامگاه شوم چشمم به نوشته بی افتید که درمقابل من در سمت چپ دروازه آرامگاه در روی دیوار خطاطی شده بود که آغازش چنین است:

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| مزل شاه ناصر خسرو | گوئیبا روضه ایست از رضوان |
| سال تاریخ پیش ایوانش | جای پر فیض عقل داد نشان |
| «قابله شاه عبدالله حسینی» | |

زمانی که داخل آرامگاه شدم صحن اتاق آن بیش از شش متر مربع نبود و آنهم با پنجره های چوبین مشبك از سقف تا زمین به دو حصه تقسیم شده است. ستونها و پایه های که سقف بر آن استوار است از چوبهای منقوش ساخته شده است و هنر کندن کاری اهل نورستان (کافرستان) بر آنها دیده میشود.

پشت پرده بی که روی پنجره مشبك آویزان است برصفحه جداگانه مرقد ناصر خسرواست، این صفحه ظاهراً برآمده گی همان صخره است پایین صفحه دومرقد دیگر است که میگویند از منسوبان ناصر خسرو هستند. معروف است که مدفن ناصر خسرو در عمق بیست و پنج متری

همین صخره میباشد.

آنچه در این بنا جلب توجه میکند آیات بیئات قرآن چرن سوره - سین، فاتحه، تبارک الذی و یاهاالمزمل و ادعیه دیگرست که با رنگ سیاه و قلمی استادانه و بسیار زیبای نسخ بر رویه های صاف تراشیده ستونها و پیایه های چوبین به درازا و پهنا نوشته شده است و بر آخرین در، تاریخ بنا چنین کنده کاری شده است.

تجدید هذاالروضه المنوره و تربته المقدسه حضرت شاه ناصر طاب ثراه به اهتمام رفعت ماب حاجی شاه خطاب بن المرحوم میر محترم بیگ بیگانی فی سنه ۱۱۰۹ یعنی ۴۰۰ ساله صد و نه سال قبل از امروز که مصادف به ده سال اخیر حکومت پنجاه ساله حکمروایی میر بیگ خان ولی در بدخشان است.

در زیر همان کوه بچه آرامگاه سوراخی به نظر خورد که گویند اگر دود شود از داخل آرامگاه میبرآید که در ارتفاع بیست متری آن خود قبر است. که آن کوه بالای تهداب سنگی از نوعی خودش لغزیده است. اگر به سمت جنوب به قاعده آن کوه نگاه شود معلوم است که آن کوه بالای تهداب سنگی از نوع خودش لغزیده و غلتیده باشد که «یا وصیت نامه حکیم ناصر خسرو به سعید برادرش» و داستان سنگ درغار مطابقت داشته ممکن است که خود تابوت در حصه پایانی آنکوه نهفته باشد. آن وصیت نامه و داستان چنین آغاز میشود:

«ای برادر! چون روح از قالب من پرواز کند هیچکس را از علما و حکما و عوام الناس خبروفات من نکنی تا وقتی که مرا غسل دهی و هم در این غار به خاک سپاری، آنکه چون به من مشغول شوی دو نفر از علمای حق به امداد خواهند آمد تو متعرض ایشان نشوی که در آن امر برای باری خواهند داد تا از غسل و تکفین و حفر لحد فارغ شوی، بعد از آن پیش علمای قریه روی و از حال من جمله را آگاهی دهی، چون حاضر

شوند، تو ایامت کنی و نماز جنازه مرا بگذاری و مردمان را عذر خواهی تا بروند پس گوشه جنازه مرا بگیری و جنیان گوشه دیگر خواهند گرفت و به سر قبر بری و تو خود به قبر درآیی و دفن کنی و چون فارغ شوی جمله کتابهای مرا آنچه یونانی باشد و کتاب الکیل در سحریات ملحدانه در آتش اندازی و قانون اعظم نزد پسر عم من منصور است و زادالمسافرین پیش ملک الحکما علی بن اسد الحسینی است و دستور الاعظم پیش حکیم نصرالله قاضی است و باقی کتب متعلق برای تو کردم که به میراث حق تو شود. هر چه دانی بکن که اختیار ترا باشد بعد از آن شیشه یی که در این غار بر طاق است و قدر آب در اوست آن آب بر در غار میپاش و مرا به حق سپار.

برادرش سبعت میگوید که دو نفر از کوه پایین شدند در حال گریستن و مرا تسلی میدادند و کلند گرفتند و سنگ را چون ببر تراش دادند، وقتی که دفنش خلاص شد آن آب شیشه را که وصیت کرده بود بر در غار پاش دادم و با باران جنی وداع نمودم، درون این غار مثل روز روشن بود، به واسطه طلسمی که در غار بود چون جنیان ناپدید شدند، پس بر در غار آمدم دیدم سنگ بزرگ که عرضش پنجاه و شش گز بود غار را پوشانده است.

در سمت جنوب آرامگاه در فرق آن کوه بچه مخروطی اتاق الحاقیه کوچکی در مساحت نه متر مربع که در بین آمحراب عبادت و منبر تبلیغ وجود داشت که گویا تمثیل است. از چله خانه ناصر خسرو و با محل فقیرانه پیروان او به خاطر ذکر و فکر خدا و عبادت بوده است. سقف این خانه کوچک آن قدرها کهنه و قدیمی نبود و بیشتر از هشتاد و اندی عمر نداشت.. گویند که در آستانه دالان آرامگاه سنگی که عدد (۱۳ × ۱۳) حک شده بود نیز وجود داشت که به حساب مخصوص در ظهور منجی

مسلمانان فهم و رمزی را به آگاهان وا نمود میگرد؛ اینک آن سنگ وجود ندارد.

از بنا های سحر آمیز و حمامهای حیرت انگیز که معروف است ناصر خسرو با حکمت بنا کرده بود و قزوینی در آثار البلاد از آنها یاد کرده خبری نیست، حتی از چند نفر در باره پرسیدم کسی چیزی در آن باره نمیدانستند. اما گفته میشود که از زیر زمینهای وقفی اطراف آرامگاه چیزهای ساخته دست انسان به دست آمده است.

(به اساس نشریه انیس ۲۹ قوس سال ۱۳۳۸ بنگان) اثر استاد خلیل الله خلیلی که از فرمانهای سلاطین و حکمرانان گذشته در آرامگاه ناصر خسرو نزد متولیان آن بوده چنین اظهار شده است که :

قدیمترین فرمان از اواخر قرن نهم یعنی دوره استیلای تیموریان است و آخرین آنها مؤرخ ۱۲۹۰ هجری قمری یعنی دوره امیر شیرعلی خان است. پس این فرمانها در طول پنج قرن صادر شده اند که در آن فرمانها ناصر خسرو نه حجت خراسان است و نه پیشوای طریقه اسماعلیه و نه مؤسس «طریقه ناصریه» بلکه «متفقاً او را به القاب «برهان الاولیاء و الاتقیاء و سالک سن سید المرسلین یاد کرده و او را از سلاله سادات خوانده اند»

در مزار ناصر خسرو هیچ چیزی از نوشته و یادگاری تحریری دیده نشد. از فرمانهای متذکره اثری نیست. آخرین قرآن خطی آن به قول مجاور آرامگاه در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۶ هـ ش توسط وزیر اطلاعات کلتور همان وقت به کابل برده شده است.

گنبد آرامگاه ناصر خسرو در نهایت بی تفاوتی نگهداشته شده است، در حالی که آثار او را دیگران با سعی و تلاش فرهنگی و با ارج و افتخار نگهداشته اند.

اما ما که در مقابل آثار فرهنگی و مردان بزرگ خود بیگانه هستیم

بیگانه گان بهتر از ما از آنها قدر میکنند و از شهرت و آثار آنها به
غناى فرهنگى خود میافزایند.

باید با افسوس آه این نوشته را پایان داد...

اما چیزی که مایه دل و الهام خردی به من گردید آن بود که سکوت
ورای درختان غلو و مناظر دلنشین دهکده ها، حکایت از روزگار پرتنطنه
و پر زرق باری گذشته بی میکرد که هنوز هم از هر در دیوار و از هر بسته
و گیاهی زمزمه های الله اکبر و یا الله و یا هو یا الله از هر طرف طنین
انداز بود که هیچگاه گذشت زمان و جور کسان نتوانست که به این
آرامگاه آسیبی رساند حتی سه خمپاره بزرگ را که سرخ موهای آبی
چشم در سالهای نه چندان دور در اطراف آرامگاه پرتاب کرده بودند تا
آرامگاه را که مرکز تجمع مردمان به خاطر آزادی شان بود از تهداب
خراب کنند، بی اثر مانده است.

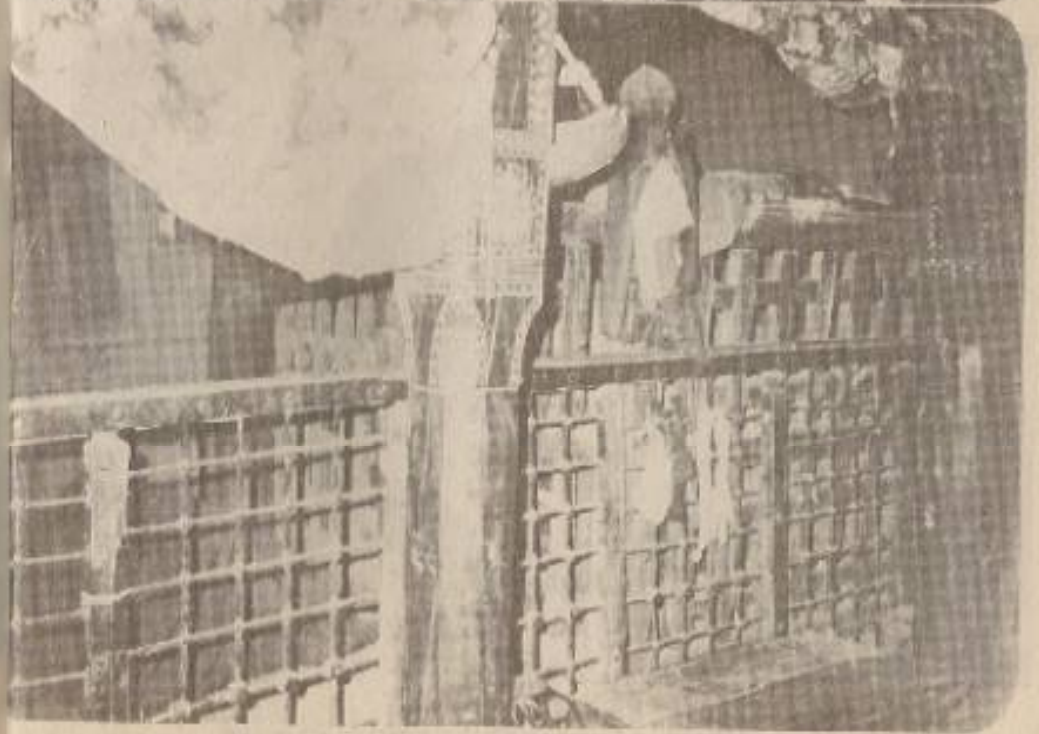
چون او در سلك اولیاست گنبد او مانند گنبد شاه اولیا از هر گونه
گزند روزگار پر آشوب ما تا الحال در امان مانده است.

کجاست آن مرد مؤمن و با غیرتی که این همه عظمت و جلال ناصر
خسر و را به دیده قدر نگریسته نگذارد که تا پیش از این برف و باران و
سوزش آفتاب پامیر آرامگاه او را که افتخار خراسان و بدخشان است،
دگرگون سازد، کجاست... کجاست...

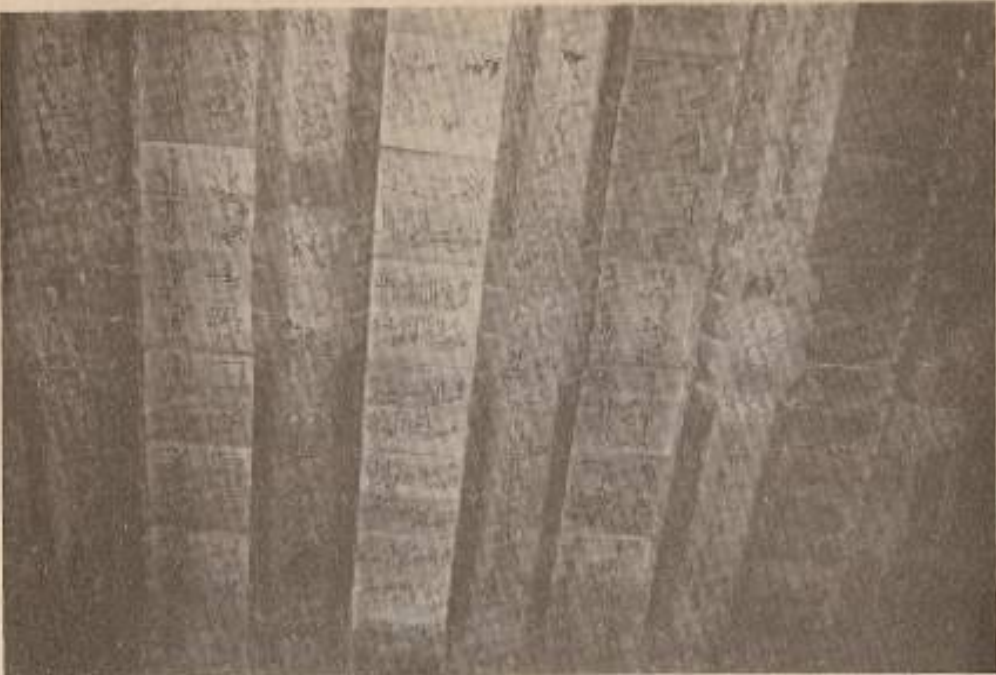
می ۱۹۹۶



۱- نمای بیرونی آرامگاه و دیگ بزرگ وقف شده بخاطر خیرات بنام برهان
الاولیا ناصر خسرو.



۲- نمای داخل آرامگاه که از پائین به بالا صحن و سقف آن طوری طرح شده که در تکه های چوبین آیات از کلام الله نوشته شده است.



۳- نمای داخل آرامگاه که از پائین به بالا صحن و سقف آن از گوشه دیگر عکس برداری شده است.

سفری به تاجکستان

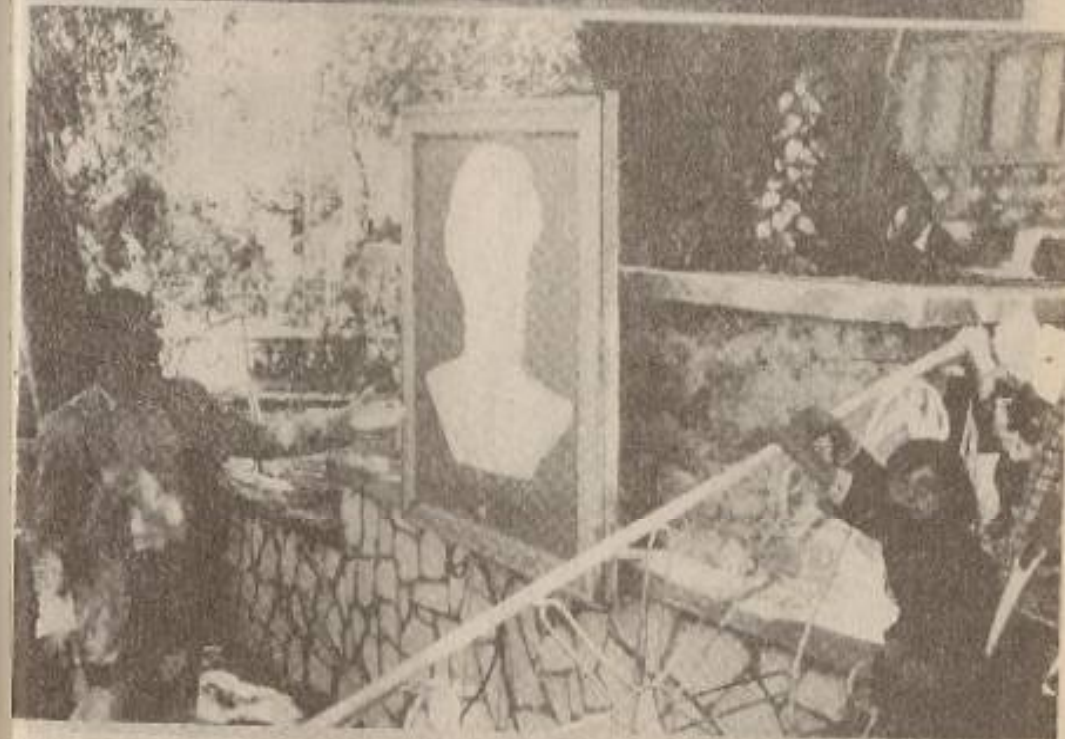
دهکده یاگیت

من گنگ خواب دیدم و عالم قام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش
روزی سلیمان (ع) آن حکمروای مشهور که حکمش بر انس و جن،
دیو و پری و پرنده و خزنده جاری بود به فکر آن افتید که تا جا بی را
برای ناراضبان قلمرو خود پیدا کند.

او از دیوها ی شاخدار پرنده اش خواست تا محلی را پیدا کنند که
زندانیان خانه بی بدون زندان بان باشد- تا او ناراضبان اقلیم خود را به آنجا
بفرستد، تا زمانی که آنها نادم و پیشیمان نشوند در آن مکان بمانند بعد
از مدت زمان، دیوها خبر آوردند که آنها در بین کوههای بلند و کنار
دریای خروشان محلی را پیدا کرده اند که آنچه پادشاه ریح مسکون
بخواهد آنچنان باشد.

سلیمان بزرگ که هم پیامبر وهم پادشاه بود از دیوها خواست که آن
مکان را تمثیل کنند. از جمله دیوها دیوی به پاخاست و گفت او از آن
محل در بهار و تابستان و زمستان دیدن کرده است.

آنجا در موسم بهار سر سبز است و با گلهای هفت رنگ مناظر زیبای
بهاری را تمثیل میکند و برای زندانیان چه عجب تفریگاهی است.
در هر گوشه و کنار آن دره درختان انار و سیب و بادام و پسته و
انگور، آلبالو و دولانه و گلخار و اخمن و قره قات، چکری و رواس و



۴- مجسمه سنگی از چهره برهان الاولیا در خاروق مرکز ولایت بدخشان
تاجکستان در کنار چشمه بنام ناصر خسرو.

صدها نوع میوه و سبزه کوهی است که بهترین غذایی تابستانی و زمستانی باشندگان را مهیا خواهد کرد.

در قله های سر به فلک کشیده آن دره پر از خرسان سیاه و بور و ابلق و گرگ و پلنگ و روباه و آهو دیده میشود که بهترین سر گرمی زندانیان در هنگام شکار است.

زمستان آن دره که از چهار الی شش ماه است برفهای ضخیم و بندش راههای دریای بالا و دریا پایین و کوه و دره. در آن ایام عبور و مرور را برمردمان آنجا مسدود میسازد و آنها با هر گونه مشکل خواهند ساخت. مگر گریز نخواهند کرد، زیرا راه گریز ندارند.

نام آن محل درواز بدخشان است.

به راستی آن محل چنان بوده است یعنی زندانی که درش باز است اما کسی را جرئت آن نیست که از آنجا قرار نماید.

از تصادفات نیک دو ماه قبل هیئتی مرکب از نماینده گان انسجام کمکهای بشری و سازمان غذا و زراعت و مواد غذایی و کار و حمایه طفل و مادر بونسیف به سر پرستی ساغلی اندریو تیسوریبر آمر ساحه بی «یونوچای» ملل متحد که من نیز عضو آن هیئت بودم به خاطر باز دید در آن محل رفتیم.

سفر ما از مزار شریف آغاز و عبور از بندر حیرتان و ترمز دشتهای وسیع ازبکستان و تاجکستان به مرکز آن دوشنبه و از آنجا توسط هواپیما به خاروق مرکز ولایت کوهستانات بدخشان تاجکستان رسیدیم در چهل و پنج دقیقه بی که داخل هوا پیما بودم مناظر زیبای کوهستانات بدخشان را در زبان قلم نه، بلکه حتی درعالم خیال نیز نمیتوان تمثیل کرد.

به سمت شرق هر قدر چشم کار میکرد کوههای سر به فلک کشیده و دره های زیبا با آبشار هایش به نظر میخورد. گویا چهل و پنج درصد سر

زمین تاجکستان را این ولایت کوهستانی که دارای هفت واحد اداری دوصدهزار سکنه دارد تشکیل داده باشد.

آن روز هشتم جولای بود که در میدان هوایی خاروق فرود آمده، شب مهمان دو نفر از دوستان و کارمندان ملل متحد به نامهای میرزا حیات و همت شاه بودیم.

من در سالهای ۱۹۹۰ و ۱۹۹۲ دوبا ر از طریق بندر اشکاشم بدخشان از خاروق دیدن کرده بودم که در آن ایام شهر خاروق مانند سایر شهر های شوروی از نظم و فراوانی خاص برخوردار بود. خانه های آهن پوش، برق، آب آشامیدنی، مغازه های لباس فروشی و غذا و حتی طلا فروشی را نیز در آنجا دیده بودم. در آن هنگام از بین مغازه ها و رستورانها و مراکز تفریحی نغمه های افغانی از کست خواننده مشهور احمد ظاهر به تکرار شنیده میشد. از چند مغازه و رستوران دگر صدای مرضیه خانم به گوش میرسید.

اما در این سفر که از آنجا دیدن کردم قیافه شهر دگرگون شده بود. مغازه ها خالی و بسته بود خوراکی و لباس در مغازه ها وجود نداشت. مشکل مردم نهایت زیاد بود، معاش ناچیز مامورین دولت نیز بدون پرداخت مانده بود. آن نشاط و شوق زنده گی که در سیمای مردمان خاروق در سالهای ۱۹۹۰ دیده میشد دیگر وجود نداشت. شهر شهری خاموشان بود. مردمان شهر با ارمان آن دوره- زنده گی فلاکتباری را سپری میکردند. از آهنگهای احمد ظاهر و مرضیه خانم نامی برده نمیشد. هر کس در جستجو و تلاش نان و لباس بود تا زنده بماند.

این بحران که ناشی از بر هم خوردن نظام قبلی (فروپاشی شوروی) و نبودن یک سیستم اقتصادی و تجارتي و جنگهای داخلی تاجکستان بود تمام گوشه های زنده گی مردم را نیست و نابود کرده بود. و تنها در آنجا

موسسه بی بود به نام PRDP که برای هر یک از خانواده های در هفت واحد اداری از مرغاب الی درواز تاجکستان مواد خوراکی و وسایل زنده گی ابتدایی را به باشندگان آن ولایت کمک میکرد. این موسسه خیریه در سال ۱۹۹۳ زجانب شاه کریم الحسینی امام اسماعیلیان تاسیس شده بود.

بعد از سپری کردن شبی در خاروق و طی مسافت ۲۴۰ کیلومتر به سمت پائین دریای پنج به محلی رسیدیم که نامش قلای خم بود. قلای خم (قلعه خم) در تقاطع دو دریا موقعیت دارد و اطراف او را کره های بلند احاطه کرده است که شباهت به گودالی و خم نیمه بریده دارد؛ گویند روزگاری قلعه خم مرکز اداره کوهستانات بدخشان در عصر شاهان بخارا بوده است.

زمانی که از خاروق جانب قلعه خم در حال حرکت بودیم، من به جانب محل افغانی مانند شغنان و روشن و درواز نظاره ممتد داشتم. آنچه که من دیدم از اشکاشم الی شغنان موازی به دریای پنج مانند آن طرف دریا به سهولت میتوان سرك موتر رو ساخت. از آن جایی که دریای شیوه که در منطقه رباط با دریای پنج يك جا میشود الی درواز که اولین قریه آن به نام تنگ شیو و جامرج است امکان سرك در عصر ما وجود ندارد.

در واز اینک به دو واحد اداری نوسی و شیکي در مسیر دریای پنج به طول تخمینی یکصد و هفتاد کیلومتر و به بیشتر از چهل قریه تقسیم شده است به استثنای جامرج و ماه نو به کلی فاقد زمینهای زراعتی است. مدرک زنده گی مردم را فقط چند درخت توت و چند دانه بز و گوسفند تشکیل میدهد. هیئت بعد از يك توقف در قلای خم با تلاش خارق العاده دریا را عبور کرد و وارد نوسی شد. اعضای هیئت که شش نفر بودند در سه گروپ ربه سه طرف از قراء و قصبات در مدت دو روز دیدن کردند. تمام سفر با پای پیاده انجام شد، به اصطلاح مشت نمونه خروار.

من خود که در هر روز چهارده ساعت در هوای گرم پای پیاده راه رفتم به راستی که زنده گی در قراء و قصبات درواز چه لذت و کیفیت و چه مشقت و مصیبتی دارد.

راه رفتن در تپه های باریک کوهی عبور از پی بیکها در مسیر دریا - بالا و پایین شدن کوتلها که در هر قدمش خطرافتیدن است، هیچ مجالی را برای نو و اردی نمیدهد که او با خود بگوید که آن داستان که گویند درواز یعنی زندان، نادرست است.

در سر راه خود به چند قریه کوچک بر خوردم، زنانی را دیدم با لباسهای سرخ و سبز مانند پرندگان سرگرم چیدن توت از زیر درختان و خشک کردن آن برای زمستان بود.

به راستی چندین ساعت به حالت نشسته و خزیدن در گرفتن دانه دانه توتی از زیر درختان چقدر طاقت فرسا است. قرن حاضر این گونه زنده گی را نپذیرد. این کار چقدر تفاوت دارد باشعار جهانی امروزه حقوق زن را مراعات کنید، اگر مردی بخواهد حق زنی را رعایت کند و به او کارهای شایسته بی به خودش را بدهد، آیا جبر زنده گی - احتیاج به زنده ماندن و شرایط سخت و ناگوار و محیط زنده گی به او اجازه میدهد؟ نه خیرا زن باید توت بچیند دیگر چاره نیست تا زنده بماند. مردان ده با رنگ و رخ خاک آلوده و لباس مندرس در جمع کردن جو و گندم مانند مور و ملخ سرگرم و به امید آینده با شکم گرسنه مصروف کار دیده میشدند. چقدر مصیبت بار است که انسان دردی را احساس ولی نتواند آن را مداوا کند.

خلاصه مشاهده هیئت الی مقابل شیکي دوام کرد. در هر دو مرکز درواز نه مرکز صحنی و نه داکتر و نه دواخانه بی به نظر خورد. در سایر زندانها حتی در پائین ترین سطح آن برای زندانیان مرکز صحنی وجود دارد

اما در این زندان بدون مرز آنها وجود نداشت.

در چند شبی که در آنجا بودم این قصه ها بر سر زبانها بود. مردی که بعد از دو هفته مسافرت به نزدیک خانه اش رسیده بود. خر و بارش از پی پیکها افتید و به دریا غرق شد و صاحب آن یک شب و روز به حالت بهوشی به سر برد پسر بچه بی که چند سیر بار به پشت داشت از آتکها افتید و جان سپرد. در فلان خانه نان درک ندارد، اعضای خانواده آن در حالت خواب و رخوت به سرمیبرند خوراک آن عده مردم پست توغ و ریشه گبهاان است و امثال آنها!

هیئت با تاثیر و ارمان کمک به یاشنده گان درواز به روز دهم جولای در باره نومط کیبل کرین Cabal Crane از نوسی به حومه قلعہ خم عبور نمود و از سمت مقابل درواز افغانی به امتداد سرك و دریا تا پایان مرز تاجکستان بعد از طی هفتاد کیلومتر یک جا با سرحد داران روسی و تاجک در مقابل مرکز ولسوالی جدید دیگر درواز به نام شبکی توقف کرد. و به صداهای بلند ولی پی در پی به ولسوال آن فهماند که هیئت سازمان ملل متحد جهت بازدید از آن جا آمده است.

بعد از نیم ساعت ولسوال شبکی که بالای سه دانه توپ تیر موتر که به شکل قایق ساخته بود پار و زنان از دریا عبور نمود و با اعضای هیئت مشکلات منطقه خود را در میان گذاشت. در فرجام چند پروژه کوچک مانند جوی آب و سرك پیاده رو را به حیث پروژه ها انتخاب و دوباره به قلعہ خم آمدیم.

آن شب مهمان یکی از کارمندان موسسه خیریه PRDP بودیم. نام او رحمت خدا بود رحمت خدا با پذیرایی مخلصانه خود از ما دعوت کرد تا در تجلیل از تخت نشینی و جلوس امامت در محلی به نام یاگیت اشتراک نماییم.

آن روز یازدهم جولای ۱۹۹۵ و مهماندار ما رحمت خدا بود. از ما

دعوت شد تا در بالای تخت چوبینه بی که یک متر از زمین بالاتر و به دوازده نفرجاه داشت بنشینم و یک جا با رهبران مذهبی اسماعیلیان که دستارهای آبی به سر داشتند از تجلیل جلوس امام زمان اظهار خوشی کنیم. بیدرتنگ آن دعوت قبول شد و هر کس به جای نشست. آهنگ و نوای نی نوازان- رقص و پای کوبی دختران سیاه چشم و زیبا کلام و مردان و پسران خوش اندام، دسته دسته با لباسهای مرغوب و رنگارنگ که از سبما و دلهای شان خوشی و شوق نمایان بود، در هر گشه و کنار با جهانی از هنر طنازی از دل و جان میرقصیدند تا ارادت خود را به امام زمان خویش ابراز کرده باشند.

ز رقص و پای کوبی و جلاجل تو گفتمی کنده شد از هم مفاصل آنقدر صحنه جالب و هیجان انگیز و خوشی آور و مملو از عاطفه انسانی بود که گویا هر بیننده در قبال آن چنین زمزمه کرده است:

ندانستم چه منزل بود آن جایی که من بودم

به هر سر رقص بسمل بود آن جایی که من بودم

در یک طرف موسیقی نوازان و جانب دیگر پهلوانان، سخت درنغمه و پهلوانی در تلاش بودند. از بالای میز خطابه بیانیه های مذهبی یکی پی دیگر ابراد میگردد.

حاضر امام در سال ۱۹۳۶ میلادی پس از لرحال سلطان محمد شاه آقاخان (۳) که به تاریخ یازدهم جولای سال ۱۹۵۷ اتفاق افتاده بود موافق وصیت بابایش به حیث پیشوای اسماعیلیان جهان تعیین گردید.

با سفر حاضر امام در خارق افتخار عظیمی نصیب ساکنان بدخشان کوهی شد تا اکثر از پیروان توانستند که با چشم سر سبمای امام شان را ببینند.

به راستی مقام حاضر امام مقام شامخ است اگر نظری حاضر امام به

سیمای خسرو در بدخشان

در ماه جون سال ۱۹۹۶ میلادی از فیض آباد بدخشان سفری در دره یمگان در دهکده حضرت سید داشتم هدف ازین سفر نظارت بر کارکنان صحنی مثل متحد بخاطر کمپاین واکسین به اطفال دره یمگان بود. در قسمت شمال آن دهکده به ارتفاع یکصد و بیست پنج متری دامان تپه، در بالای یگانه صخره مخروطی شکل آرامگاه حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی است.

او بعد از زندگی پر از ما جرای خود از خوف دشمنان، بیست و پنج سال در دره یمگان بدخشان درانزوا و دور از انظار معاندان زندگی داشت او آثار گرانبهای از جمله دیوان اشعار خود را درین مدت به پایان رسانید.

در مدت پنج روزیکه من در دره یمگان بودم از کسانیکه در باره زندگی نامه او آگاهی داشت گوش فرا میدادم و آنرا یادداشت می نمودم.

با رفتن به زیارت آرامگاه و یادداشت نوشته های از داخل آن و با در نظر داشت معلومات تاریخی درباره آن حکیم مقاله ای را نوشتم که در جریده بدخشان در ۲۴ جولای ۱۹۹۶ به چاپ رسید که متن آن

دو صد هزار سکنه بدخشان کوهی نمیبود، هیچکس از بحران دوسال قحطی جان سالم به در نمیبود.

حاضر امام که اینک پنجاونه سال دارد به تمام سکنه کوهستانان بدخشان تاجکستان مواد اولیه را رایگان میدهد و مؤسسه خیریه بنام احیاء و انکشاف پامیر PRDP درهفت واحد اداری برای تمام مردم آنجا به شمول غیر اسماعیلیان کمکهای اولیه و انکشافی را فراهم کرده است. پروگرام احیاء و انکشاف پامیر زیر نظر متخصصان آن با سرعت و امانتداری و کفایت در کار به پیش میرود. به راستی باید پیروان حاضر امام از امام شان یاد آوری و مقام او را گرامی دارند.

بلی! باید در جستجوی آن امام و رهبری بود که در این دنیا ما را یاری رساند و در هنگام تهلکه و مصیبت ما را به یاد آورد و تسلیت دهد. نه بنا به گفته بی آن پیامبر بزرگ، که « دنیا مزرعه آخرت است » دنیای دیگر ما را جز عمل صالح و کار نیکویی این جهان ما دست آویزی دیگری نخواهد بود. آن روزیست که نامه اعمال و سرنوشت ما در یک کلمه « آرامش ابدی » و یا « عذاب همیشه گی » خلاصه میگردد.

مزرعه سبز فلک دیدم و داس مهی نو

یادم از کشته بی خویش آمد و هنگام درو

عنوان دوم این رساله است. « سفری به دره یمگان آرامگاه برهان اولیا ناصر خسرو »

دریکی از آتشها بخاطر جمع آوری معلومات بیشتر در قریه سراب که درسی کیلومتری سفلی دهکده حضرت سید بود درخانه یکی از رهبران اسماعیلیه بنام سید محمد علی شاه که از سادات علوی نسب بود مهمان شدم.

در آتش فرخنده که سادات و اقارب سید محمد علی شاه نیز در آن مهمانی اشتراک کرده بودند. در باره سیمای ناصر خسرو در دره یمگان و کوهستانات بدخشان جوایای اطلاعات شدم. از محتوای صحبت و پرسشها چنین استنباط شد که سیمای حکیم ناصر خسرو در بین پیروان مذهب اسماعیلیه در دره های پامیر و بدخشان و خاروق و اخان-گلگت و هونزه که بیشتر از پنجاه هزاراند چون پیرطریقت-حجت خراسان- سرخیل اولیا - هادی دین نبوی و پیامبر سخن زبان زد خاص و عام است که از گذشته های دور - تا به حال اشعار فلسفی و اخلاقی - نوشته های خطی دینی و گفتار و اعمال زاهدانه و پارسائی او در تربیه اخلاقی و مذهبی مردمان این دره ها اثر عمیق فرهنگی را بجا گذاشته است.

در پایان صحبت بخاطر معلومات بیشتر، آنها دو جلد کتاب خطی را که بقول خود شان اولین بار بود، که از خانه آنها بدست کسی دیگر میرسد با در نظر داشت اطمینانی که داشتند عاریت بمن دادند.

کتاب اول بنام هفت باب بود که در سال ۱۲۷۴ هـ ق یعنی ۱۴۴ سال قبل از امروز از نسخه دیگری بقلم سید منیر سهرابی با سیاهی محلی و قلم نی نوشته است و دارای ۲۴۹ صفحه بود.

آغاز کتاب چنین است: هذا کتاب هفت باب حضرت سلطان سید ناصر

خسرو قدس سره العزیز و به نستعین کتاب از جمله کتب مذهبی بود در هر باب به استناد تفسیر آیات قرآنی به موضوع مورد نظر رسیدگی بعمل آمده بود.

از محتوای کتاب چنین معلوم می شد که اولین نسخه آن بقلم خود ناصر خسرو انشاء شده است.

کتاب دوم :

آغاز این کتاب چنین است :

« مجموعه از روشنایی نامه با سعادتنامه و سوانح ملك العارفين شمس المحققين سلطان المحدثين حکيم سيدناصر خسرو قدس سره العزیز بن حارث - بن عیسی - بن حسن - بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن موسی الکاظم - بن امام جعفر الصادق علیه السلام »

به سعی و اهتمام فقیر خدام سید منیر بن محمد قاسم سید سهرابی الرضوی بدخشانی. با اساس این نوشته ها بدون شك ناصر خسرو از سلسله سادات موسوی نسب معرفی شده است. ناصر خسرو که در زمان سلطان محمود - سلطان مسعود - طغرل و الیب ارسلان یعنی شاهان غزنوی و سلجوقی و همزمان فردوسی - ابن سینا - عنصری - فرخی - مسعود سعد سلمان در عصر بیداری علم و حکمت زندگی داشت از اسلوب حکومت ها و روش خلافت عباسیان سخت ناراض و دلتنگ بود او خلفای عباسی را غاصب و خلافت راحق فرزندان امیرالمؤمنین میدانست. او مبارز راه حق بود دشمنان او زیاد بود. تا او پناهنده در کوه بدخشان شد.

ناصر خسرو در مدت بیست و پنج سال اخیر زندگی اش در کوهستانات

بدخشان و دو طرف دریای پنج از حمایت سید عمر یمگی مشهور به جهانشاه حکمروایی محلی بدخشان بر خوردار بوده نسب نامه ملک جهانشاه را که به دوازده نسل به محمد باقر میرسد به نظم رسا سروده است. که از نسخه خطی آن آنرا یاد داشت که ضمیمه این رساله است..

باگذشت زمان و دوستی پیروان دربار حکیم ناصر خسرو داستانهای زیاد در افواه عام از نسلی به نسلی در ورای پامیر و بدخشان ایجاد شده که تمثیل کننده کارهای خارق العاده آن حکیم است.

ذکرنام ناصر خسرو به زبان اسماعیلیان بدخشان با «سید شاه ناصر خسرو» و یا حضرت پیر ناصر خسرو است.

در بین آنده پیروان که در کاشغر و یارکند چین زندگی دارند نیز ناصر خسرو را پیر طریقت - حجت خراسان و عارف و شاعر و مبارز راه حق و سید عالی نسب میدانند و آثار او را دست بدست یکدیگر میدهند و از آن نسخه برداری میکنند و میخوانند.

باساس چشم دیدن در سال ۱۹۹۱ و ۱۹۹۵ میلادی از خاروق ایالت کوهستانک بدخشان تاجکستان وضع زندگی آنها به مراتب بهتر از وضع زندگی اسماعیلیان داخل مرز افغانستان است.

اما چگونگی زندگی در بین اسماعیلیان شغنان - روشن - اشکاشم و واخان بدخشان افغانی رقت بارترین نوع زندگی در افغانستان است. اعتیاد به تریاک ، فقر سر تاسری ، نبودن زمین کافی برای زراعت و فشار قاچاق بر آن تریاک و گروههای مسلح مرزی، زمینه را برای از بین بردن آنها از روزی بروزی نزدیکتر ساخته است.

از جانبی هم نداشتن رهبرای مذهبی آگاه و دلسوز محلی باعث شده

است که آن متانت و شجاعت و آن ارادت به خاندان پیامبر از نزدشان روز به روز به ضعف و رکوت و سر درگمی بیانجامد.

و جامعه اسلامی اسماعیلیان درانظار دیگر برادران مسلمان شان ، مردمان عقب مانده و کم معلومات مذهبی و محروم از مزایای زندگی قرن حاضر تلقی شود.

فقر و فشار در منطقه شان باعث شده است که اکثر آنها زمین های آبای خود را به برادران همجوار خود بفروشند و به تدریج آنجا را خالی و داخل پاکستان و یا خارج از افغانستان شوند. در جامعه اسماعیلیان افغانستان به یک رفتم و رهبری واحد مذهبی ضرورت است. در غیر آن در آشوبهای پی در پی که درین بیست سال اخیر مردم مسلمان افغانستان را به باد نیستی میدهد مسلمانان اسماعیلی بیشتر از گروه های دیگر آسیب پذیر هستند.

لازم بیاد آورنیست که تنها و تنها دواى این درد مزمن اجتماعی که برپیکر جامعه اسماعیلیان افغانستان ریشه دوانید است بدست پر برکت حاضر امام شاه کریم الحسینی حاضر امام اسماعیلیان جهان است که با پروگرام های عاجل و انکشافی آن طوریی که در ایالت کوهستانات بدخشان تاجکستان انجام میشود این بخش از اسماعیلیان ترا نیز نجات دهند.
